

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ترجمه متون برگزیده علوم انسانی

Metaontology

Author: Matti Eklund

Source: Eklund, Matti. "Metaontology." Philosophy Compass 1.3 (2006): 317-334

متا‌انتولوژی

نویسنده: متی اِکلاند

مترجم: مهدی رعنائی

مجموعه ترجمان، تلاشی برای ترجمه متون برگزیده علوم انسانی است. ترجمه صداهایی که کمتر شنیده شده‌اند و اندیشه‌هایی که مهجور، اما بدیع و راهگشایند. هدف ما، غنا بخشیدن به تفکر انتقادی و گفتگویی است، برای همراهی با ما، متن‌های مناسبی را که می‌شناسید، پیشنهاد دهید، یا در ترجمه آن‌ها با ترجمان همراه شوید. پست الکترونیکی ترجمان: info@tarjomaan.com

حق انتشار جزء یا تمام متن، برای مؤسسه ترجمان محفوظ است

ISSN: 2345-282x



چکیده:

متانتولوژی^۱ (مطالعه ماهیت مسائل انتولوژیک^۲) در سال‌های اخیر رشد کرده است. تمرکز این مقاله بر برخی دیدگاه‌ها و استدلال‌ها خواهد بود که در مباحث امروزی نقشی محوری دارند. یک موضوع این خواهد بود که انتولوژی را چقدر باید جدی بگیریم: آیا دلیلی وجود دارد تا رویکردی شکاکانه^۳ یا انقباضی^۴ نسبت به مدعیات انتولوژیک داشته باشیم؟ این موضعی است که رودلف کارنپ^۵، هیلاری پاتنم^۶ و الی هرش^۷ به طرق مختلف از آن دفاع کرده‌اند. موضوع دیگر کارآمدی رویکردهای فرگه‌ای و کواینی به انتولوژی است که، هم در گذشته و هم در حال حاضر، در فلسفه تحلیلی اهمیتی اساسی داشته‌اند.

مقدمه

انتولوژی مطالعه‌ای است درباره آنچه هست. متانتولوژی مطالعه ماهیت پرسش‌هایی است که درباره آنچه هست مطرح می‌شود؛ یعنی ماهیت انتولوژی. متانتولوژی در سال‌های اخیر رشد کرده است و تمرکز بحث من بر برخی دیدگاه‌ها و استدلال‌ها خواهد بود که در مباحث امروزی، نقشی مرکزی دارند. من بحث خودم را بر دو موضوع اصلی متمرکز می‌کنم؛ اول اینکه، آیا دلیلی وجود دارد که رویکردی شکاکانه یا انقباضی نسبت به مدعیات انتولوژیک داشته باشیم یا نه. موضوع دیگر درباره کارآمدی رویکردهای فرگه‌ای و کواینی به انتولوژی است که، هم در گذشته و هم در حال حاضر، در فلسفه تحلیلی موقعیتی مرکزی دارند.

1. metaontology

2. ontological

3. skeptical

4. deflationary

5. Rudolf Carnap

6. Hilary Putnam

7. Eli Hirsch



استدلال‌های انتولوژیک

عموماً تزه‌های انتولوژیک به این صورت هستند:

(۱) F ها وجود دارند.

علاوه بر این، معمولاً فرض می‌شود که وجود با عباراتِ سوری‌ای نظیر «...وجود دارد»^۱ و «برخی...»^۲ بیان می‌شود (نام سورِ وجودی هم از همین جا می‌آید). بر مبنای این فرض،

(۲) F هایی که وجود دارند

را می‌توان برای همهٔ منظورها و اهداف با (۱) جایگزین کرد.

یکی از رویکردهای اصلی به انتولوژی در فلسفهٔ تحلیلی، چیزی است که من نام آن را رویکردِ کواینی می‌گذارم. کواینی‌ها اساساً به فرض اساسی‌ای که ذکر شد متعهد هستند. چنین تعهدی آن‌ها را قادر می‌سازد تا به شدت بر *استدلال‌های الزام*^۳ چنگک بیندازند تا از تزه‌های مثبتِ انتولوژیک دفاع کنند. صورتِ پایهٔ استدلالِ الزام چنین است:

(۱) سوربستن بر F ها در بهترین نظریهٔ ما از جهان ضروری (لازم) است.

(۲) بنابراین، F ها وجود دارند.

مثال کلاسیکِ چنین استدلالی استدلالِ کواین - پاتنم برای افلاطون‌گرایی^۴ در فلسفهٔ ریاضیات است. آن‌ها معتقدند که سور بستن بر هویات ریاضی در علوم طبیعی لازم است. از آنجا که ما باید به بهترین نظریه‌های علوم طبیعی باور داشته باشیم، باید بپذیریم که هویات

¹. there is...

². some...

³. indispensability argument

⁴. Platonism



ریاضیاتی هم وجود دارند. این فرض که می‌توان (۱) و (۲) را با هم جایگزین کرد، به ما اجازه می‌دهد تا نه تنها نتیجه بگیریم که هویت ریاضی هستند، بلکه به این نتیجه نیز پایبند باشیم که آن‌ها وجود دارند. (ارائه کلاسیک رویکرد کواینی در کواین (۱۹۴۸) و (۱۹۵۱) آمده است. ارائه‌ای کلاسیک از استدلال الزام کواین - پاتنم هم در پاتنم (۱۹۷۰) آمده است.)

خود کواین، و همین‌طور کواینی‌های سفت و سخت‌تر، علم (علم طبیعی) را داور نهایی تعیین کردن این می‌دانند که چه چیزی هست. گروه بزرگ‌تری از فیلسوفان - دیوید لوئیس^۱ اینجا چهره برجسته است - به معنایی موسع‌تر کواینی هستند و نقش مهم‌تری به فلسفه می‌دهند. لوئیس برای دفاع از وجود جهان‌های ممکن عینی و همین‌طور وجود اجزای زمانی، استدلال‌هایی ارائه می‌کند که مانند استدلال‌های الزام هستند. لوئیس با استفاده از نیاز به فرض آن‌ها برای مقاصد نظری مختلف، به نفع نظریات ذکر شده استدلال می‌کند. این دست استدلال‌های لوئیس برای وجود جهان‌های ممکن عینی در کتاب او، دربارهٔ تکثر جهان‌ها^۲ (فصل ۱) ارائه شده‌اند. یکی از استدلال‌های لوئیس برای اجزای زمانی این گونه است؛ با مسئله تغییر آغاز می‌کنیم: چگونه ممکن است یک شیء در زمان t ویژگی P را داشته باشد و در زمان دیگری، t^* ، این ویژگی را نداشته باشد؟ پاسخ «پرجورنتیست»^۳ لوئیس از این قرار است: این مسئله به خاطر این ممکن است که آن شیء یک «کرم زمانی - مکانی»^۴ است. در واقع، آن شیء در زمان t یک جزء زمانی دارد که دارای ویژگی P است و جزء زمانی دیگری در زمان t^* دارد که چنین ویژگی‌ای ندارد. توسل به اجزای زمانی در اینجا به عنوان یک امر ضروری برای توضیح تغییر در نظر گرفته شده است. به خاطر اینکه چنین فرضی ضروری است، ما باید وجود اجزای زمانی را بپذیریم.^۱

¹. David Lewis

². On the Plurality of Worlds

³. perdurantist

⁴. spacetime worm

استدلال‌های دیگری با مجموعه ملاحظات بیشتری نیز وجود دارند که تلاش می‌کنند تا به نوعی روش انتولوژی را شبیه به روش علم کنند. به مثال دیگری توجه کنید: پتر ون اینواگن^۱ در کتاب *موجودات مادی*^۲ (۱۹۹۰) دلمشغول چیزی است که خود آن را پرسش خاص ترکیب^۳ می‌نامد: X ها باید چه شرایطی داشته باشند تا شیئی وجود داشته باشد که مرکب از X ها، و تنها مرکب از آن‌ها، باشد؟ همان‌طور که از بحث ون اینواگن مشخص است، او دنبال پاسخی عام و نظام‌مند به این پرسش است. منتقدی ممکن است بپرسد چرا باید انتظار داشته باشیم که چنین پاسخی وجود داشته باشد: چرا شرایطی که X ها باید برآورده کنند نمی‌تواند بر مبنای اینکه ما درباره میزها، سیاره‌ها، سواحل یا مردم صحبت می‌کنیم متفاوت باشد؟ ترنس هُورگن^۴ (۱۹۹۳) از جانب ون اینواگن این گونه پاسخ می‌دهد:

«یک نظریه متافیزیکی رضایت‌بخش باید نظام‌مند و عام باشد؛ همان‌طور که یک نظریه رضایت‌بخش علمی این گونه است. همین‌طور باید حقایق توضیح داده‌نشده را در حداقل ممکن نگاه دارد. به‌طور خاص، یک نظریه خوب متافیزیکی یا علمی باید از ارائه کردن تعداد زیادی از حقایق ترکیبی خاص، غیرمرتبط و یکتا^۵ پرهیز کند. (۶۹۵)

این مثالی است از اینکه چگونه گاهی روش‌شناسی انتولوژیک شبیه روش‌شناسی علمی در نظر گرفته می‌شود.

دسته بزرگی از استدلال‌های غیرنظری در انتولوژی را می‌توان *استدلال‌های زبان عرفی*^۶ نامید؛ این استدلال‌ها فقط به این توجه می‌کنند که ما چگونه به‌طور روزمره صحبت می‌کنیم. استدلال ساده‌ای از این دست می‌تواند این گونه باشد: ما معمولاً به‌صورت مطمئن می‌گوییم «شرلوک هلمز یک کارآگاه مشهور است». اما اگر قرار است این جمله صادق باشد، باید شیئی وجود داشته باشد تا «شرلوک هلمز» به آن ارجاع دهد. بنابراین شرلوک هلمز وجود دارد. یا این استنتاج را در نظر بگیرید: «جان باور دارد که برف سفید است» و «مری باور

1. Peter van Inwagen

2. Material Beings

3. special composition question

4. Terence Horgan

5. sui generis

6. ordinary language arguments



دارد که برف سفید است». از این دو می‌توان استنتاج کرد که «چیزی وجود دارد که هم جان و هم مری به آن باور دارند». اعتبارِ ظاهریِ این استنتاج، و همین‌طور این نکته به‌ظاهر پیش‌پافتاده که آنچه جان به آن باور دارد چیزی در ذهن مری نیست و برعکس، به این نتیجه ختم می‌شود که اشیائی برای باور وجود دارند که در ذهن گویندگان نیستند، بلکه انتزاعی‌اند: یعنی گزاره‌ها. استدلال‌های مشابهی می‌توان برای وجود بسیاری چیزهای دیگر ارائه کرد که بسیاری از آن‌ها کمتر از هویات داستانی و گزاره‌های انتزاعی بحث‌برانگیزند. (کسی که وجود میزها را انکار می‌کند چیزی می‌گوید که ظاهراً در تضاد با چیزهایی است که ما به‌طور روزمره اظهار می‌کنیم.) اما این روش استدلال هنگامی واضح خواهد بود که دربارهٔ مسائل بحث‌برانگیز به کار برده شود.

یک پاسخ بلافاصله به این نوع از استدلال، آن‌طور که بیان شد، از این قرار است: البته که ما چنین چیزهایی را با اطمینان بیان می‌کنیم، اما این بدان معنا نیست که چیزی به نام شرلوک هلمز وجود دارد؛ زیرا ممکن است چیزی که ما می‌گوییم کاذب باشد. هر مدافعی از استدلال‌های زبان عرفی باید دلیلی فراهم کند که نشان دهد شیوه‌ای که ما به‌صورت روزمره صحبت می‌کنیم راهی است قابل اعتماد برای رسیدن به اینکه چه چیزهایی وجود دارند. در اینجا به چارچوب کلی دو راه برای نشان دادن چنین چیزی اشاره می‌کنم؛ یکی این است که استدلال کنیم شهود پیشینی به همان میزان راهنمایی برای کشف حقایق دربارهٔ جهان است که ادراک حسی. حال، ادعا این است که شیوه سخن گفتن ما نشان‌دهندهٔ چیزهایی است که ما شهود می‌کنیم و بنابراین، راهنمایی است برای کشف حقایق دربارهٔ جهان خارج. طریق دیگر تشابه برقرار کردن میان مدعیات مرتبط با حقایق مفهومی است: به همان دلیل که ما می‌توانیم بدانیم همهٔ مجردها ازدواج نکرده‌اند، می‌توانیم بدانیم (بگوییم) که اگر اشیای ریزی که به‌صورت میز نظم یافته‌اند در اتاق وجود داشته باشند، آنگاه میزی در آنجا وجود دارد (نیازی نیست اشاره کنم که این‌ها فقط طرحی کلی از روش‌های استدلال هستند).

مسئله‌ای کاملاً متفاوت دربارهٔ استدلال‌های زبان عرفی نیز وجود دارد. ممکن است این‌گونه باشد که وقتی ما جملاتی که به‌لحاظ تحت‌اللفظی گزاره‌هایی را بیان می‌کنند که از نظر انتولوژیکی تعهدآورند، منظور ما همان معنای تحت‌اللفظی نبوده است. مثلاً هنگامی که می‌گوییم فلانی ریگی به کفشش دارد یا باری روی دوشش گذاشته شده است، منظور ما دقیقاً این نیست که در کفش کسی سنگ‌ریزه هست یا مثلاً کسی باری را با خود حمل می‌کند. اینکه در برخی موارد این‌گونه است، بحث‌برانگیز نیست. برخی فیلسوفان



(داستانی گرایان)^۱ معتقدند که ممکن است در برخی موارد، که به لحاظ فلسفی اهمیت دارند، همین گونه باشد؛ مثلاً اظهار جملاتی را در نظر بگیرید که به نظر می‌رسد ما را به وجود هویت‌های ریاضیاتی مانند اعداد متعهد می‌کند. در ابتدا این پیشنهاد به نظر مهم می‌رسد: اظهارات روزمره‌ای نظیر «تعداد ثبت‌نام کنندگان ۳۰ نفر است» به نظر نمی‌رسد که مانند اظهار این باشد که «فلانی ریگی به کفشش دارد»، اما این یک ملاحظه سریع است که نشان می‌دهد ممکن است نظر داستانی‌گرا درباره اعداد، حرفی برای گفتن داشته باشد. فرض کنید موجودی که شما آن را غیب‌گو می‌دانید - چیزی که فرض می‌کنید همیشه حقیقت را می‌گوید - به شما می‌گوید که در حقیقت اعداد وجود ندارند. آیا این باعث می‌شود که شما جملاتی را که به لحاظ انتولوژیکی متعهد به اشیای ریاضیاتی می‌کنند دیگر بیان نکنید؟ قاعدتاً نه. همین‌طور به نظر نمی‌رسد که از آن به بعد، جملات ریاضیاتی متفاوت از قبل باشند. این پیشنهاد که اظهار روزمره جملات ریاضیاتی دارای صدق تحت اللفظی نیستند این مسئله را به خوبی توضیح می‌دهد. مثلاً ممکن است همه چیز که قرار است وقتی می‌گوییم « $2+2=4$ »، چیزی شبیه به این باشد که اگر دو چیز داشته باشید و دو چیز دیگر هم داشته باشید، در آن صورت چهار چیز دارید. طبیعی است که تمایل شما برای اظهار این جمله، مستقل از باور شما، به اشیای نظیر اعداد است. به‌طور مشابه، آیا اینکه قانع شویم شخصیت‌های داستانی وجود ندارند، بر تمایل ما برای صحبت کردن به همان شیوه مألوف درباره آن‌ها تأثیر می‌گذارد؟

چالش داستان‌گرایانه همین‌طور به استدلال‌های الزام‌مربوط است. نمونه این استدلال‌ها استدلال الزام‌کواین - پاتنم برای افلاطون‌گرایی در ریاضیات است. شاید تا آنجا که مسور ساختن اعداد در علم ضروری [یا لازم] است، این مسور ساختن غیر تحت اللفظی است که این‌گونه ضروری است. استیفن ییلو^۲ (۱۹۹۸) معتقد است که در اینجا دغدغه اصولی‌تری وجود دارد. کواین معتقد است که آنچه ما باید به وجود آن معتقد باشیم چیزی است که بهترین نظریه ما از جهان آن را مسور می‌سازد. ییلو معتقد است که باید منظور او این باشد: آنچه شما باید به وجود آن معتقد باشید، چیزی است که بهترین نظریه ما به‌طور تحت اللفظی آن را مسور می‌سازد. این بدان معنا است که کواین باید یک تمایز اصولی میان تحت اللفظی و غیرتحت اللفظی را بپذیرد. ییلو معتقد است که چنین تمایزی مشکل‌آفرین است.

¹. fictionalist

². Stephen Yablo



(در واقع یبلو از استدلال خودِ کواین استفاده می‌کند. استدلال کواین علیه تمایز تحلیلی و ترکیبی مشهور است. یبلو معتقد است که تمایز میان تحت‌اللفظی و استعاری نیز به همان میزان دچار اشکال است.)

تکثرگرایی انتولوژیک و دیگر دیدگاه‌های انقباضی

دیدگاه انقباضی دیدگاهی است که بر مبنای آن، پرسش‌های انتولوژیک به نوعی غیرعینی هستند و به لحاظ فلسفی هم معنادار یا اصیل نیستند. دیدگاه قاطع^۱ هم، برخلاف دیدگاه انقباضی، معتقد است که این پرسش‌ها دچار این مسائل نیستند. به این توجه کنید که چقدر این توصیفات سردستی هستند. چنین سردستی‌بودنی قابل انتظار است. انقباضی‌گرایی دربارهٔ انتولوژی یک تز واحد و مشخص نیست، بلکه تنها برجسی است برای یک طبقهٔ گسترده از دیدگاه‌ها.

دیدگاه انقباضی‌ای که بیش از دیگر دیدگاه‌ها دربارهٔ آن بحث شده، دیدگاهی است که من آن را تکثرگرایی انتولوژیک^۲ می‌نامم. از این دیدگاه نظریه‌پردازانی نظیر رودلف کارنپ (۱۹۵۰)، هیلاری پاتنم (۱۹۸۱، ۱۹۸۷، ۱۹۸۷، a۱۹۸۷، ۱۹۹۰، ۱۹۹۴)، الی هیرش (۲۰۰۲، ۲۰۰۲a، ۲۰۰۴، forthcoming)، آلن سیدل^۳ (۲۰۰۲)، و (با برخی جرح و تعدیل‌ها) ارنست سوزا^۴ (۱۹۹۳، ۱۹۹۹، ۲۰۰۳) از آن دفاع کرده‌اند.

مثلاً، کارنپ می‌گوید:

^۱. robust

^۲. ontological pluralism

^۳. Alan Sidelle

^۴. Ernest Sosa

«اگر کسی تصمیم می‌گیرد تا زبان شیئی را بپذیرد، نمی‌توان به او انتقاد کرد که جهانِ اشیاء را پذیرفته است، اما این نباید این‌گونه تفسیر شود که انگار او باوری به واقعیتِ جهانِ اشیاء را پذیرفته است... پذیرفتنِ جهانِ اشیاء چیزی بیشتر از پذیرفتنِ یک نوع خاص از زبان نیست.»

پاتنم «تزنسیت مفهومی»^۱ خود را به‌عنوان تزی صورت‌بندی می‌کند که «خودِ مفاهیم پایه منطقی، و خصوصاً مفاهیم شیء و وجود، کاربردهای بسیار وسیع و متفاوتی دارند، نه اینکه یک «معنای» مطلق داشته باشند» (71 “Truth and Convention”), و همین‌طور به‌عنوان این‌تر که «هیچ معنای انحصاری از واژه «شیء» وجود ندارد» (30 “Question of Realism”). هرش دیدگاه خود («آموزه تنوع سور»^۲) را به‌عنوان رد این ادعا که «معنای انحصاری متافیزیکی‌ای از سور» وجود دارد بیان می‌کند. (“Quantifier Variance and Realism” 61)

برای اینکه دیدگاه تکثرگرایانه را بیشتر توضیح دهیم، دیدگاه بدنام (۱۹۹۰) ون اینواگن درباره اشیاء مادی را در نظر بگیرید: ارگانیزم‌ها تنها اشیای مادی به‌لحاظ مریولوژیک^۳ پیچیده‌ای هستند که وجود دارند. بر مبنای نظر ون اینوانگن، «میز وجود دارد»، آن‌طور که در زبان طبیعی به‌کار می‌رود، به معنای دقیق کلمه، یک گزاره صادق را بیان نمی‌کند. حتی اگر نظر ون اینوانگن هم غلط باشد، می‌توان به این اندیشید که در یک زبان ممکن، زبانی متفاوت از زبان ما، «وجود دارد» معنایی نسبتاً متفاوت دارد، به‌طوری که دیدگاه ون اینوانگن در آن زبان درست خواهد بود. این آن نوع از امکان است که تکثرگرای انتولوژیک از آن دفاع می‌کند. حال فرض کنید همه انواع این زبان‌های ممکن با بدیل‌های مختلفشان از سور وجودی وجود دارند. در این صورت منظور ما از بحث‌های انتولوژیک چیست؟ تکثرگرایی این دیدگاه است که این مباحث (در برخی از موارد جالب) بحث‌هایی لفظی هستند. وقتی یکی از طرفین بحث می‌گوید «F» ها وجود دارند» و دیگری می‌گوید «F ها وجود ندارند»، آن‌ها در واقع درباره حقایق با هم اختلاف نظر ندارند. آن‌ها هر دو می‌توانند

1. thesis of conceptual relativity

2. the doctrine of quantifier variance

3. mereologically



در باره آنچه دیگری می‌خواهد با چیزی که می‌گوید بیان کند، موافق باشند. بحث واقعی‌ای که وجود دارد این است که چه جمله‌ای در زبان طبیعی حقیقتی را بیان می‌کند. این مسئله را با این مورد مقایسه کنید؛ من می‌گویم: «گوجه‌فرنگی میوه است». شما با من مخالفید و می‌گویید: «نه، گوجه‌فرنگی از سبزیجات است». به این شرط که هیچ کدام از ما اعتقاد غلطی درباره حقایق درباره اینکه گوجه‌فرنگی‌ها چگونه رشد می‌کنند یا چگونه مصرف می‌شوند نداشته باشیم، این بحث به معنایی که ذکر شد یک بحث لفظی است. من با آنچه شما می‌خواهید بیان کنید (تقریباً درباره اینکه چگونه از گوجه‌فرنگی در پخت‌وپز مانند سبزیجات استفاده می‌شود) موافقم. شما هم با چیزی که من می‌خواهم بیان کنم موافقید (تقریباً چیزی شبیه به اینکه گوجه‌فرنگی یک گیاه گوشتی است که از یک گل رشد می‌کند و دانه دارد). بحثی که در اینجا وجود دارد این است که کدام کاربرد زبان طبیعی صحیح است. تکثرگرایی انتولوژیک معتقد است که برخی (بسیاری) از پرسش‌های انتولوژیک مهم، به همین طریق، لفظی هستند، هر چند احتمالاً جزئیات در مورد پرسش‌های انتولوژیک پیچیده‌ترند. (مثلاً، گزاره‌ای که با این جمله افلاطون گرایان که «اعداد وجود دارند» بیان شده است و نومیالیست‌ها می‌توانند با آن موافق باشند چیست؟)

دلایلی وجود دارد که گمان کنیم تکثرگرایی آن‌طور که در نقل قول‌های بالا تعریف می‌شود - به‌عنوان این‌تر که مفاهیم مختلفی از وجود در اختیار داریم، یا «وجود دارد» می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد - مشوش و آشفته است. ممکن است تصور شود که توجه به تمایز استفاده^۱/اشاره^۲ این چالش که تکثرگرایی چالش مهمی است را از میان می‌برد: این حقیقت که «وجود دارد» می‌تواند معانی متفاوتی در زبان‌های ممکن متفاوت داشته باشد، نمی‌تواند شکی در این ایده به وجود بیاورد که تنها یک پاسخ صحیح به این پرسش وجود دارد که چه چیزهایی وجود دارند؟ این را با این حقیقت مقایسه کنید که کوارک^۳ می‌تواند معانی متفاوتی در زبان‌های متفاوت داشته باشد و این مسئله نمی‌تواند در اصالت پرسش‌ها درباره ماهیت کوارک‌ها شکی ایجاد کند. صورت‌بندی خود هرش از دید گاهش،

¹. use

². mention

³. quark



یعنی این صورت‌بندی که مفاهیم بسیار متنوعی از وجود، یا معانی ممکن متفاوتی از «وجود»، در اختیار ماست را در نظر بگیرید. معنای این حرف چیست؟ اگر این بدان معنا است که این مجموعه از نمادها، یعنی «وجود دارد»، می‌تواند معنای متفاوتی در زبان‌های ممکن متفاوت داشته باشد، این ادعا درست است. اما درستی آن به صورت پیش‌پاافتاده^۱ است و بنابراین ربطی به وضعیت انتولوژی ندارد. اما اگر در مقابل بدین معنا است که «وجود دارد» می‌تواند معنای متفاوتی داشته باشد در حالی که به همان معنایی است که اکنون دارد. این دیدگاه به نظر، به طرز پیش‌پاافتاده‌ای، کاذب است.

این تأملات منفی تا اینجا درست‌اند، اما به خودی خود به طرز مثبتی نشان نمی‌دهند که پرسش‌های انتولوژیک در معنای مربوطی غیرلفظی هستند. این تأملات حاکمتر چیزی که نشان می‌دهند این است که اگر دیدگاه تکثرگرا می‌خواهد اهمیتی داشته باشد، باید بهتر صورت‌بندی شود. یک راه برای فراتر رفتن راهی است که نقداً به آن اشاره شده است: تأکید بر اینکه طرفین بحث می‌توانند در واقع درباره گزاره‌هایی که می‌خواهند بیان کنند با هم موافق باشند. اما یک اشکال اتخاذ این راه این است که در این صورت، ادعای تکثرگرا به آن میزانی که از ابتدا قرار بود باشد قوی نیست. در این صورت، نظریه‌پرداز می‌تواند بر این باشد که بسیاری از مباحث انتولوژیک واقعاً مانند این هستند، اما اصرار کند که تنها برخی از گزاره‌هایی که مورد بحث‌اند مربوط به وجودند. بنابراین، مسئله انتولوژیک و واقعی‌ای که رخ می‌نماید این است که چه گزاره‌هایی صادق هستند. باید به این نکته هم اشاره کنم که پاتنم (۲۰۰۴) به وضوح خود را از این فهم از دیدگاهش جدا می‌کند (فصل ۲). پیشنهادهای دیگری برای اینکه چگونه دیدگاه تکثرگرا را به صورت بهتری فهم کنیم در نوشته‌های هرش وجود دارد. هرش تنها از این صحبت نمی‌کند که مفاهیم متفاوتی از وجود وجود دارد. او همچنین از این صحبت می‌کند که چگونه هیچ کدام از این مفاهیم انحصاری^۲ نیستند. علاوه بر این، آن‌طور که خود هرش دیدگاهش را توضیح می‌دهد، این دیدگاه این است که زبان‌های متفاوتی وجود دارند که برای بیان همه حقایق کفایت می‌کنند؛ و منظور از زبان‌های متفاوت در اینجا، متفاوت با توجه به مفاهیمی از وجود است که با «سورهای وجودی» متفاوت در آن زبان‌ها بیان می‌شود. چنین برداشتی این محدودیت

^۱. trivial

^۲. privileged

را برای این دیدگاه ایجاد می‌کند که زبان‌های مختلف ترجمه‌های کافی برای جملات وجودی یکدیگر داشته باشند. تنها اگر این شرط برآورده شود، هرش خواهد گفت که همه این زبان‌ها برای بیان همه حقایق کافی‌اند. شاید یکی از صورت‌بندی‌های دقیق‌تر هرش محتوای مشخص‌تری برای تکثرگرایی فراهم می‌آورد. در ادامه بحث از تکثرگرایی انتولوژیک من به همان طریقی صحبت خواهم کرد که خود تکثرگرایان انتولوژیک آن‌گونه سخن می‌گویند؛ یعنی انگار که معانی یا کاربردهای متفاوتی از «وجود دارد» یا مفاهیم مختلفی از وجود در اختیار ما است. اما باید در ذهن داشته باشیم که این شیوه سخن گفتن بر مسائل واقعی سرپوش می‌گذارد.

می‌توان فرض کرد که تکثرگرایی انتولوژیک این‌گونه استدلال می‌کند (استدلالی که در ادامه می‌آید بیش از هر چیز شبیه به شیوه‌ای است که خود هرش استدلال می‌کند):

(OP1) تعداد کثیری معانی وجود - شکل^۱ در اختیار ما است. تعداد زیادی از زبان‌های ممکن متفاوت وجود دارد؛ زبانی‌هایی که در آن‌ها عبارتی که نقش سور وجودی را در آن زبان بازی می‌کند معنای نسبتاً متفاوتی نسبت به زبان ما دارد. به‌ازای هر دیدگاه انتولوژیک بسامانی، زبان ممکن وجود دارد که در آن، آن دیدگاه به‌صورتی که در آن زبان بیان شده است صادق خواهد بود. (به این نکته توجه کنید که صورت‌بندی این نکته باید به‌نحوی اصلاح شود.)

(OP2) بنابراین، پرسش‌های انتولوژی کم‌مایه‌اند^۲. حتی اگر پرسش‌های انتولوژیک آن‌طور که در زبان ما صورت‌بندی شده‌اند پاسخ‌های مشخصی داشته باشند، زبان‌های ممکن دیگری وجود دارند که در آن زبان‌ها این پرسش‌ها پاسخ‌های متفاوتی دارند. بنابراین کاوش‌های انتولوژیک بیشتر چیزهایی درباره زبان ما به ما می‌گویند تا درباره جهان. پرسش‌های انتولوژیک در واقع درباره زبانی هستند که ما بدان صحبت می‌کنیم. این پرسش‌ها فاقد آن عمقی هستند که فلسفه سنتی به پرسش‌های فلسفی نسبت می‌دهد.

¹. existence-like

². shallow



تفاوت‌های مهمی بین تکثرگرایان انتولوژیک وجود دارد؛ این تفاوت شاید در درجه اول در رابطه با این است که دقیقاً چه رابطه‌ای میان تکثرگرایی انتولوژیک و واقع‌گرایی متافیزیکی^۱ وجود دارد. از نظر هرش این دو مسئله کاملاً از هم مستقل‌اند. تکثرگرایی انتولوژیک تنها چیزی را که درباره هر واژه دیگری در زبان صادق است، درباره «وجود دارد» تکرار می‌کند. این به هیچ طریقی مرتبط با مسائل بزرگ‌تر، درباره اینکه آیا جهانی مستقل از ذهن وجود دارد یا نه، نیست. درمقابل، از نظر پاتنم ربط واضحی وجود دارد. پاتنم تا آنجا پیش می‌رود که واق‌گرایی متافیزیکی را با این گفته مشخص کند که در این دیدگاه «جهان شامل یک مجموعه ثابت از اشیاء مستقل از ذهن است» (Reason 49). اگر واقع‌گرایی متافیزیکی را این‌گونه صورت‌بندی کنیم، به نظر می‌رسد که تکثرگرایی انتولوژیک مستقیماً در تضاد با آن قرار دارد. تمایز میان پرسش‌های درونی و بیرونی در مرکز دیدگاه کارنپ قرار دارد. کارنپ این تمایز را این‌گونه توضیح می‌دهد:

ما باید بین دو نوع پرسش از وجود تمایز قائل شویم؛ اول، پرسش از وجود برخی از انواع جدید از اشیای درون چارچوب^۲ که ما آن را پرسش‌های درونی^۳ می‌نامیم. دوم، پرسش‌هایی در رابطه با وجود یا واقعیت خود چارچوب که پرسش‌های بیرونی^۴ نام دارند. پرسش‌های درونی و پاسخ‌های محتمل به آن‌ها با کمک عبارات جدید زبانی صورت‌بندی می‌شوند. پاسخ‌ها ممکن است تنها با کمک روش‌های محض منطقی یا روش‌های تجربی یافت شوند. این بسته به آن است که آیا چارچوب مورد نظر منطقی است یا حقیقت‌بنیان (21f).

1. metaphysical realism

2. framework

3. internal

4. external

بحثی درباره این وجود دارد که تمایز کارنپ بین پرسش‌های درونی و بیرونی دقیقاً متضمن چیست. استراود^۱ (۱۹۸۴) معتقد است که کارنپ خود را به نوعی از ایده آلیسم متعهد می‌کند. در این صورت پرسش واقع‌گرایی و پرسش تکثرگرایی انتولوژیک برای کارنپ نیز مانند پاتنم به هم مرتبط‌اند. آن‌طور که من کارنپ را می‌فهمم او دیدگاهی را اتخاذ می‌کند که چندان متفاوت با دیدگاه هرش نیست. پرسش‌های درونی پرسش‌هایی هستند که درون یک زبان خاص صورت‌بندی شده‌اند، اما پرسش‌های بیرونی پرسش‌هایی درباره این هستند که چه زبانی را انتخاب کنیم. این به بحث واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی بی‌ربط است.

اجازه دهید تا از میان پاسخ‌هایی به تکثرگرایی، که آن را صرفاً نتیجه یک آشفتگی به حساب نمی‌آورند، فقط به سه پاسخ اشاره کنم؛ اول، پاسخ تد سایدنر^۲ است که در (۲۰۰۱) و (۲۰۰۳) آن را ارائه می‌دهد. سایدنر در پاسخ خود به نظریه معنای مبتنی بر شایستگی^۳ دیوید لوئیس (۱۹۸۳، ۱۹۸۴) متوسل می‌شود. لوئیس معتقد است که بر مبنای همه آن چیزی که با کاربردهای ما از زبان متعین شده است، معنای بسیاری از عبارات ما شدیداً نامتعین است. این مسئله را استدلال نظریه معنایی^۴ پاتنم (۱۹۸۰) و پارادوکس شکاکانه ویتگنشتاین کریپکی^۵ (۱۹۸۲) نشان داده است. اما او اضافه می‌کند که از میان معانی ممکن که وجود دارند، برخی از آن‌ها نسبت به دیگران به صورت درونی طبیعی‌ترند، و در نتیجه، شایستگی بیشتری دارند که مراد شوند. این مسئله معنای نسبتاً متعینی را فراهم می‌آورد. سایدنر این دیدگاه از معنا را در مورد «وجود دارد» و عبارات انتولوژیک مرتبط با آن به کار می‌بندد. او در توافق با (OP1) - یا هر نسخه اصلاح‌شده‌ای از آن - می‌پذیرد که تعدادی از معانی وجود - شکل در اختیار ما قرار دارد؛ اما اضافه می‌کند که یکی از آن‌ها طبیعی‌ترین

1. Stroud

2. Ted Sider

3. eligibility

4. model-theoretic

5. Kripke



معنا است. در واقع او ادعا می‌کند همین معنا است که معنای «وجود دارد» به حساب می‌آید و ما به عنوان متخصصان انتولوژی با آن سروکار داریم.

دو عنصر قابل تمایز در پاسخ سایدنر به چالش تکثرگرا وجود دارد؛ اولی، عنصر متافیزیکی، این است که یکی از معانی وجودمانند به نوعی به لحاظ درونی طبیعی تر از دیگر معانی است. دیگری، عنصر معنا شناختی، این است که این معنای وجودمانند به خاطر طبیعی بودنش معنای شایسته تری برای سور است تا دیگر معانی وجود - شکل. دلیل اهمیت این تمایز این است که به منظور پاسخ دادن به چالش تکثرگرایانه، ادعای متافیزیکی ممکن است کافی در نظر گرفته شود. تا زمانی که ادعای متافیزیکی درست است، می‌توان گفت که انتولوژی درباره این است که چه چیزهایی به معنای طبیعی ترین معنای وجودمانند وجود دارد یا باید درباره این باشد. دیگر نیازی به این ادعا نیست که این معنا همین طور معنای سور وجود در زبان طبیعی روزمره است.

در ضمن، توسل سایدنر به طبیعی بودن همین طور نشان می‌دهد که چه دیدگاه انقباضی بدیلی، جز تکثرگرایی انتولوژیک، می‌تواند درباره انتولوژی وجود داشته باشد: فقط کافی است که این ایده را رد کنیم که معنای شبه وجودی طبیعی و شدیداً مقبولی وجود دارد. (البته دلایل خوبی وجود دارد که شک کنیم چنین دیدگاهی درباره انتولوژی واقعاً باید انقباضی دانسته شود. مثلاً، با این فرض، هر کسی چیزی شبیه به طبیعی بودگی لوئیزی یا مقبول بودگی را رد کند فوراً یک انقباضی گرا درباره انتولوژی خواهد بود. این به نظر کاملاً غیر قابل قبول می‌رسد. به هر حال، اینجا تنها کاری که من می‌کنم اشاره به امکان‌ها است.)

دوم، پاسخ سین دُر¹ (۲۰۰۵) است. دُر هم با مرحله (OP1) از چالش تکثرگرایانه - یا چیزی که باید جایگزین آن شود - موافق است. اما او معتقد است هنگامی که ما مشغول انتولوژی هستیم، به هر حال «وجود دارد» و دیگر عبارات انتولوژیک را در معنای فنی به کار

¹. Cian Dorr



می‌بریم و پرسش اصلی این است که چه معنایی از «وجود دارد» برای «زبانِ اتاقِ انتولوژیست‌ها» مناسب است (و همین‌طور دربارهٔ دیگر عبارات انتولوژیک). می‌توان پاسخی ثابت به این پرسش داشت، حتی اگر مفاهیم متفاوتی از وجود در اختیار داشته باشیم.

شیوهٔ نگرش دُر به مسئله همین‌طور نشان‌دهندهٔ راه متفاوتی است که انتولوژیستِ انقباضی گرا می‌تواند به‌جای تکثرگرایی انتولوژیک اختیار کند. دُر در چارچوبِ خود، که همین الان به آن اشاره شد، از جانبِ انتولوژیستِ انقباضی (آنچه خودِ دُر «شکاک» می‌نامد) پیشنهادی مطرح می‌کند. از نظر دُر انتولوژیستِ انقباضی باید بگوید که محمول‌های مریولوژیک در زبانِ اتاقِ انتولوژی، مانند «جزئی است از...»، به‌لحاظ معناشناختی نارسا هستند. این دقیقاً شبیه این است که در علم می‌گوییم که «فلوژیستن»^۱ به‌لحاظ معناشناختی نارسا است. او بنابراین باید بگوید که این محمول‌ها تهی هستند: «هیچ چیز جزئی از چیز دیگری نیست». بنابراین، آموزهٔ پوچ‌گرایی ترکیبی،^۲ آن‌طور که در زبانِ اتاقِ انتولوژی به‌کار می‌رود، درست است. بنابراین انتولوژیستِ انقباضی گرا باید یک پوچ‌گرای ترکیبی باشد. (واضح نیست که چرا دُر معتقد است که شکاک فقط دربارهٔ محمول‌های مریولوژیک چنین موضعی اتخاذ کند. چرا نباید بگوییم که مفهوم وجود که در اتاقِ انتولوژی به‌کار می‌رود نارسا است و از یک پوچ‌گرایی تمام‌عیار دفاع کنیم؟ چرا نباید به‌جای اینکه پوچ‌گرای مریولوژیک باشیم بگوییم «هیچ چیز وجود ندارد»؟)

سوم، پاسخی است که خود من از آن دفاع می‌کنم (Eklund, forthcoming). F ها را اشیای شبه - ممکن در نظر بگیرید اگر، بر مبنای آنچه تکثرگرایان گفته‌اند، زبانی وجود داشته باشد که در آن «F ها وجود دارند» صادق باشند، در جایی که «وجود دارد» در این زبان بدیل «وجود دارد» در زبان ما است. (به‌طور عام من برای نشان دادن این زیر کلمات خط می‌کشم). بگذارید به یک مثال مشهور از هِرش پردازیم. پاشین را در نظر بگیرید. پاشین‌ها اشیائی هستند که دقیقاً شبیه ماشین هستند جز اینکه فقط زمانی وجود دارند که در پارکینگ باشند. پاشین‌ها اشیای شبه - موجودند. اما عرف عام و فیلسوفانی نظیر هِرش معتقدند که در واقع پاشین‌ها وجود ندارند.

¹. phlogiston

². compositional nihilism

علاوه بر این، در این صورت این یک حقیقت ضروری و نه امکانی خواهد بود که حتی زمانی که ماشین‌ها وجود دارند در واقع هیچ پاشینی وجود ندارد. بنابراین، «پاشین وجود دارد» یک جمله ضرورتاً کاذب از زبان است. بنابراین «شبه» در «شبه - ممکن» هم همین طور است. در مقابل، دایره مربع‌ها حتی شبه - ممکن هم نیستند. (برای اینکه مسائل را پیچیده تر کنیم، اجازه دهید اشاره کنم که می‌توان نشان داد که برخی از اشیا ممکن هستند اما شبه - ممکن نیستند. به عنوان مثال، می‌توان به *پاگنده* اشاره کرد. هر چند این مسئله بحث برانگیز است، می‌تواند این گونه باشد که در برخی از جهان‌های ممکن، هر چند نه در جهان بالفعل، *پاگنده* وجود دارد. اما حتی اگر این گونه باشد، *پاگنده*‌ها به معنایی که ما واژه را به کار می‌بریم شبه - ممکن نیستند؛ زیرا با توجه به چیزی که ما از جهان بالفعل می‌دانیم، زبان ممکن وجود ندارد که در آن «پاگنده وجود دارد» صادق باشد.) چیزی که من در «تصویر واقعیت» از آن دفاع می‌کنم این است که با توجه به بصیرت‌های خودِ تکثرگرایانِ انتولوژیک، «همه اشیا شبه - ممکن وجود دارند» در زبان انگلیسی صادق است. همین طور جملات مشابه آن در در همه زبان‌هایی که به لحاظ قدرت بیان ضعیف نشده‌اند نیز صادق است. این یک برهان خلف علیه موضع تکثرگرایانِ انتولوژیک است. ایده اصلی ساده است. اگر n نامی است که قرار است به یک F ارجاع دهد و زبانی هست که در آن یک جمله به شکل « $P(n)$ » صادق است، آنگاه n باید ارجاع دهد. اما در این صورت باید مرجعی برای این نام وجود داشته باشد. بنابراین F ‌ها باید وجود داشته باشند. این یک ارائه به شدت فشرده از استدلالی است که من ارائه می‌دهم:

۱. به ازای هر نوع از شیء شبه - ممکن، F ‌ها، این برقرار است که اگر F ‌ها شبه - ممکن‌اند، آنگاه زبان L ای وجود دارد که در آن « F ‌ها وجود دارند» صادق است.
۲. بدون هیچ محدودیتی، می‌توانیم همین طور فرض کنیم که زبان L ای می‌تواند وجود داشته باشد که در آن نام n ای وجود دارد که قرار است به یک F ارجاع دهد که در یک جمله صادق این زبان ظاهر می‌شود.
۳. اما اگر یک جمله اتمی از زبانی صادق باشد، آنگاه نامی که در آن جمله به کار رفته است به یک شیء ارجاع می‌دهد.
۴. بنابراین n ارجاع می‌دهد.
۵. اما اگر n ارجاع می‌دهد، به یک F ارجاع می‌دهد.

۶. بنابراین F ای وجود دارد.

۷. حال در نظر بگیرید: ما در زبان انگلیسی به این نتیجه رسیدیم، اما هیچ ویژگی خاصی از زبان انگلیسی در این نتیجه گیری دخیل نبود، جز اینکه به اندازه کافی به لحاظ قدرت بیان غنی باشد تا بتواند چیزهایی درباره ارزش صدق جملاتی درباره زبان‌های دیگر بگوید.

مانند استدلال‌های سایدرو و دُر، این استدلال هم یک دیدگاه انقباضی بدیل در انتولوژی پیشنهاد می‌کند: در این مورد دیدگاه این است که به طور پیش‌پاافتاده‌ای همه اشیا شبیه - ممکن وجود دارند. این دیدگاه، که همه اشیا شبیه - ممکن وجود دارند، را حداکثرگرایی^۱ بنامیم. حداکثرگرایی به خودی خود یک دیدگاه انقباضی نیست. اگر به تنهایی در نظر گرفته شود، این دیدگاه فقط دیدگاهی در بین دیگر دیدگاه‌ها است درباره اینکه چه اشیا وجود دارند. اما می‌توان نشان داد دیدگاهی که در آن حداکثرگرایی درست است اما یک صدق اساسی نیست، یک دیدگاه انقباضی است. یک مثال می‌تواند این دیدگاه باشد که در آن حداکثرگرایی فقط یک صدق مفهومی است.

یک راه برای تضعیف نظری یک حداکثرگرایی انقباضی از این قرار است. متفکرانی در سنت فرگه‌ای نظیر مایکل دامت^۲ (۱۹۸۱)، کریسپین رایت^۳ (۱۹۸۳، فصل ۴) و باب هیل^۴ (۱۹۸۸) پرسش‌های درباره انتولوژی را به یک معنا پرسش‌هایی درجه دوم در برابر پرسش‌هایی درباره زبان در نظر می‌گیرند. می‌توان دو ادعا را که این متفکران مطرح می‌سازند از هم جدا کرد:

الف) F ها وجود دارند اگر و تنها اگر در زبانی، جملات صادقی به شکل «...a...» وجود داشته باشند که در آن «a» یک نام است که قرار است به یک F ارجاع دهد و «...» یک زمینه مصداقی عادی است.

¹. maximalism

². Michael Dummett

³. Crispin Wright

⁴. Bob Hale

(ب) در دو شرطی بالا، بخش دوم به لحاظ تبیینی مقدم است.

ادعای (الف) به نظر توضیح و اوضحات می‌رسد، اما ادعای (ب) به طرز ناامیدکننده‌ای مبهم است. برای اینکه تلاش کنم تا (ب) را توضیح دهم، اجازه دهید به مثالی پردازم که مباحث فرگه‌ای‌ها معمولاً بر آن متمرکز می‌شود، یعنی مثال اعداد. فرگه‌ای‌ها معتقدند که اعداد وجود دارند. مبنای استدلال آنان برای این ادعا این است که اظهارات درستی از جملاتی وجود دارد که در آن‌ها واژگانی برای اعداد (در موقعیت‌های ارجاعی محض) هست. از آنجا که ممکن است چنین اظهاراتی وجود داشته باشد، آن جملات صادق‌اند، و بنابراین آن واژگان باید ارجاع دهند و لذا اعداد باید وجود داشته باشند. البته کار فلسفی زیادی نیاز است تا (ب) را توضیح دهیم و از آن دفاع کنیم.

به‌ندرت به این نکته اشاره می‌شود که اگر موضع فرگه‌ای را تعمیم دهیم، به نظر می‌رسد که مستلزم چیزی شبیه حداکثرگرایی باشد. برای هر کدام از اشیای شبه - ممکن، F ها، به نظر می‌رسد که ممکن است زبانی وجود داشته باشد که دارای واژگانی باشد که قرار است به F ها ارجاع دهند، به طوری که در آن زبان، اظهارات صحیحی از جملاتی می‌توان داشت که شامل واژگانی در موضع مصداقی باشند. فرض کنید بیل قرار است به یک پاشین ارجاع دهد. در این صورت به نظر می‌رسد که می‌توان یک عمل ارجاع موفقیت‌آمیز با استفاده از نام بیل داشت. اگر شما متمایل به شک در این هستید، این احتمالاً به این دلیل است که شما فکر می‌کنید شیئی نیست که آن نام به آن ارجاع دهد. اما اگر شما به این شیوه استدلال کنید، شما به ادعای فرگه‌ای (ب) پایبند نبوده‌اید. این بدان دلیل است که شما وجود آن شیء را به لحاظ تبیینی مقدم بر موفقیت تلاش برای ارجاع در نظر گرفته‌اید. این استدلال مبتنی بر هیچ چیز خاصی درباره پاشین‌ها نیست، و بنابراین می‌توان آن را به همه اشیاء شبه - ممکن تعمیم داد. بنابراین بر بنای استدلال نئو - فرگه‌ای‌ها، همه شبه - ممکن‌ها وجود دارند. حداکثرگرایی درست است. می‌توان نشان داد که حداکثرگرایی نئو - فرگه‌ای دیدگاهی انقباضی است. (هرچند با توجه به غیردقیق بودن عنوان «انقباضی»، مشکل است که رأی مشخصی صادر کرد.) دیدگاه نئو - فرگه‌ای انتولوژی را پیش‌پا افتاده می‌کند و اشیا را



به اصطلاح تبدیل به سایه‌ای از کلمات می‌سازد. رایت در کتابش، مفهوم فرگه از اعداد به عنوان اشیا^۱ می‌گوید که از نظر او نمی‌توان «علم انتولوژی» داشت.^۲ (۵۲)

یک ادعای مشخص فرگه‌ای‌ها این است که ادعاهای وجودی می‌توانند (کمابیش) وضعیت صدق‌های تحلیلی را داشته باشند. امروز عموماً این طور فرض می‌شود که نمی‌توان ادعاهای وجودی به لحاظ تحلیلی صادق داشت. این دیدگاه بیشتر وضعیت یک جزم را دارد که حتی طرح سؤال درباره آن‌ها به نظر عجیب می‌رسد. اما این پرسش که آیا ادعاهای وجودی صادق می‌توانند تحلیلی باشند جالب و دشوار است. یک دلیل برای دشوار بودن آن این است که تحلیلیت مفهومی است که درک کمی از آن داریم. همین طور درک عمیقی از اینکه واقعاً پرسش‌های وجودی چیستند نیز نداریم.^۳ همین مشکلات می‌توانند باعث شوند تا فوراً ایده ادعاهای وجودی صادق را مهمل بدانیم. همین طور به یاد بیاورید که نظریه پردازان برجسته، نظیر فرگه و کارنپ، معتقد بودند که می‌توان ادعاهای وجودی به لحاظ تحلیلی صادق داشت. امروزه نئو-فرگه‌ای‌ها، نظیر رایت و هیل، راه فرگه را دنبال می‌کنند. هرچند امروزه دیدگاه متعارف این است که وجود تحلیلی ناممکن است، واضح نیست که چه استدلال‌هایی برای توجیه این دیدگاه وجود دارد. قاعدتاً اگر استدلال‌های خوبی وجود داشته باشند که نشان دهند وجود تحلیلی ممکن نیست، آن‌ها چیزهایی اساسی درباره وجود نشان می‌دهند. (این مسئله ممکن است مرتبط با تکثرگرایی انتولوژیک باشد. شاید این تصادفی نیست که تکثرگرایان انتولوژیک، نظیر رودلف کارنپ، تمایل داشتند تا حدودی این ایده را بپذیرند که می‌توان صدق‌های تحلیلی به لحاظ انتولوژیک متعهد کننده‌ای داشت.^۴)

رویکردهای زبان‌شناختی به انتولوژی

رویکرد فرگه‌ای را، که الان بیان شد، با رویکرد عموماً کواینی، که پیش از آن مطرح شد، مقایسه کنید. این دو رویکرد با هم متفاوت‌اند. مثلاً، درحالی که رویکرد کواینی آن طور که در اینجا ارائه شد غیرانقباضی است، می‌توان نشان داد که رویکرد فرگه‌ای انقباضی است. اما شباهت مهمی نیز بین آن دو وجود دارد. هر دو رویکرد اساساً رویکردهایی زبانی به انتولوژی هستند. این مسئله در رویکرد فرگه‌ای

^۱. Frege's Conception of Numbers as Objects

آشکار است. بر مبنای رویکرد کوانینی، ما باید F ها را فقط زمانی موجود بدانیم که F ها در بهترین نظریه ما از جهان مسور شده باشند. چیزی که ما را مجاز می‌سازد تا رویکرد کوانینی را «زبان‌شناختی» بدانیم تأکیدی است که بر ساختار سوری (ورژنی به‌طور مناسب دسته‌بندی شده) از زبان ما می‌گذارد. این رویکردها در مفروضات مهمی با هم اشتراک دارند. به‌طور خاص، هم رویکرد فرگه‌ای و هم رویکرد کوانینی فرض می‌کنند که کارکرد معناشناختی واژگان متفرد^۱ ارجاع دادن است، و تسور به اصطلاح وجودی هم واقعاً به‌لحاظ وجودی تعهد آور است (فرگه‌ای‌ها بر واژگان متفرد تکیه می‌کنند؛ کوانینی‌ها بر تسور).

می‌توان در برابر این مفروضات مقاومت کرد. اول، ماینونگی‌ها را در نظر بگیرید که این مسئله را انکار می‌کنند که «هست» و «برخی» - بدیل‌های « \exists » در زبان طبیعی - بیانگر وجود هستند. ماینونگی‌ها این را می‌پذیرند که چیزهایی هستند که وجود ندارند. توجه کنید که می‌توان با استفاده از مثال‌هایی از زبان طبیعی از این تر دفاع کرد: به نظر می‌رسد می‌توانیم بدون هیچ مشکلی چیزهایی بگوئیم شبیه به «برخی چیزها وجود ندارند: مثلاً شرلوک هلمز و زئوس». اگر حق با این نظریه پردازان باشد، آن ادعای شبیه «F ها وجود دارند» معادل ادعاهایی شبیه به «F هایی هستند» نخواهد بود. به‌طور مربوطی ماینونگی‌ها معتقدند که اشیا می‌توانند ویژگی‌هایی داشته باشند بدون اینکه وجود داشته باشند: «زئوس یک خدا است» می‌تواند صادق باشد بدون اینکه «زئوس وجود دارد» صادق باشد. درباره‌ی تر مثبت ماینونگی‌ها تمایز مهمی وجود دارد که باید به آن اشاره کرد. گاهی، به‌طور خاص، وقتی مخالفان این دیدگاه درباره‌ی آن بحث می‌کنند، ماینونگی‌گرایی به‌عنوان دیدگاهی فهم می‌شود که در آن به اصطلاح شیوه‌های مختلفی از بودن هست: وجود تام و تمام از یک سو و بودن صرف از طرف دیگر. اغلب، در عوض، ماینونگی‌ها بر این هستند که تسور به هیچ معنایی به‌لحاظ انتولوژیک تعهد آور نیست. هنگامی که می‌گوئیم چیزهایی هستند که وجود ندارند، از جمله هملت، من نمی‌خواهم به هملت هیچ نوعی از بودن را نسبت دهم. ماینونگی‌های دسته اول، یعنی آن‌هایی که از ایده شیوه‌های مختلف بودن دفاع می‌کنند، بیشتر شبیه فرگه‌ای‌ها و کوانینی‌ها هستند تا ماینونگی‌های دسته دوم، یعنی کسانی که به عدم تعهد باور دارند؛ زیرا ماینونگی‌های دسته اول موافقاند که تسور به‌لحاظ انتولوژیک تعهد آور است. آن‌ها فقط میان انواع مختلف تعهد تمایز قائل می‌شوند. برخلاف آن‌ها، ماینونگی‌های عدم تعهد، دیدگاه کاملاً متفاوتی

¹. singular term

دربارهٔ تسور و نقش معناشناختی واژگان متفرد دارند. اگر حق با ماینونگی‌های عدم تعهد باشد، استدلال‌های الزام، که بر نیاز به مسور ساختن برخی هویت‌های خاص تمرکز می‌کنند، در بهترین حالت دچار مشکل اند^۱. معمولاً اگر دیدگاه ماینونگی را بپذیریم، انتولوژی مشکل‌تر می‌شود: چگونه بر مبنای این دیدگاه نشان می‌دهیم که چیزی وجود دارد؟ این مشکل همین‌طور بر مبنای دیدگاه شیوه‌های بودن نیز به وجود می‌آید. ماینونگی‌های شیوه‌های بودن هنوز می‌توانند از تسور به عنوان راهنمایی برای انتولوژی استفاده کنند: اما هنوز این پرسش که چگونه می‌توانند اظهار کنند که چیزی وجود دارد، نه اینکه صرفاً هست، مشکل‌ساز است. دوم، برخی نظریه‌پردازان مانند نوام چامسکی و دنباله‌روان او، نظیر پل پتروسکی^۱ (۲۰۰۵)، دانش استاندارد دربارهٔ کارکرد معناشناختی واژگان متفرد را به چالش کشیده‌اند. یک استدلال پایه که آنان مطرح می‌کنند این است؛ این جملات را در نظر بگیرید:

(۱) بانک در آتش سوخت و به آن طرف خیابان منتقل شد.

(۲) بانک که میزان سود را تغییر داده بود در آتش سوخت.

(۳) بانک میزان سود را کاهش داد تا دچار ورشکستگی نشود.

(۴) فرانسه شش ضلعی است و همین‌طور یک جمهوری است. (Chomsky 180).

برای هر کدام از این جملات می‌توانیم به سادگی شرایطی را تصور کنیم که در آن به نظر می‌رسد این جملات چیزی را بیان می‌کنند که صادق است. اما ایدهٔ چامسکی و پیروانش این است که واژگان متفرد در این جملات نمی‌توانند مصادیقی داشته باشند. این بدین خاطر است که در این صورت این مصادیق ویژگی‌هایی متضاد خواهند داشت. (۱) را در نظر بگیرید. چیزی که سوخته است یک شیء انضمامی، یعنی یک ساختمان است. چیزی که به آن سمت خیابان منتقل شده است نمی‌تواند دقیقاً همین شیء باشد. یا مثلاً (۴) را در نظر بگیرید. این جمله دربارهٔ یک هویت جغرافیایی خاص است که شش ضلعی است. اما ایده این است که دقیقاً همین هویت جغرافیایی نیست که جمهوری است. و هیچ دلیل محکمی هم نداریم تا کاربرد واژگان متفرد در جملات (۱) تا (۴) را متمایز از کاربرد عام واژگان

^۱. Paul Pietroski

متفرد بدانیم. به وضوح بعد از این استدلال باید دربارهٔ تسور بازاندیشی کنیم. مثلاً، فرد می‌تواند به وضوح موقعیت‌هایی را که با «بانک» در سه جملهٔ اول و «فرانسه» در جملهٔ آخر اشغال شده‌اند مصور سازد. من در اینجا نمی‌خواهم کاملاً استدلال چامسکیایی را ارزیابی کنم. اما این اشارهٔ کوتاه است. پتروسکی (۲۰۰۵) دیدگاه چامسکیایی را این گونه خلاصه می‌کند:

این دیدگاه این است که گویندگان می‌توانند «فرانسه» را برای بیان ادعاهای صادق متنوعی به کار برند. امکان چنین کاربردی تا حدی بدین دلیل است که معنای «فرانسه»، این واژه را با آن هویت محیطی در ارتباط قرار نمی‌دهد. همان‌طور که چامسکی اشاره می‌کند، هر چند معمولاً گوینده «فرانسه» را برای اشاره به یک دولت یا یک تیم ورزشی به کار می‌برد، این همان چیزی است که عقل‌گرایان سنتی ممکن است در غیاب یک الوهیت نیکخواه یا فرضیات شدیداً خوش‌بینانه دربارهٔ تاریخ انتخاب طبیعی انتظار داشته باشند. ذات‌انگاران تعجب نخواهند کرد اگر صحبت و اندیشهٔ عرف عام بازنمای ساختار جهان نباشد، مگر فقط با شانس. در غیاب یک استدلالِ قرص و محکم، چرا باید کسی - جز مفسران عجیب و غریب یا تجربه‌گرایان خام - انتظار داشته باشد که ساختار واقعیت «منطبق» بر ساختار زبانی/ذهنی ما باشد؟ (۲۴۷)

چیزی که باید به آن اشاره کرد این است که پتراسکی بسیار مبهم حرف می‌زند. اول اینکه پتراسکی فقط این ادعای نسبتاً متواضعانه را مطرح می‌سازد که واژه «فرانسه» مصداقی ندارد و در عوض گویندگان آن واژه را برای ارجاع به واژگان متفاوتی به کار می‌برند. اما اگر این تمام چیزی است که پتراسکی ادعا می‌کند، هیچ چیز در دیدگاه او نیست که نشان دهد چرا اندیشه و صحبت عرف عام نمی‌تواند ساختار جهان را بازنمایی کند. این بدان دلیل است که ممکن است هنوز اشیائی باشند که کاملاً سازگار با کاربردهای ارجاعی گویندگان باشند. دیدگاه رادیکال‌تری که از جملهٔ آخر این نقل قول برمی‌آید این است که هیچ شیئی که مطابق با این کاربرد ارجاعی باشد وجود ندارد. با در نظر داشتن این دیدگاه رادیکال‌تر، این پرسش رخ می‌نماید: ما چگونه می‌توانیم به احکام مدلی دربارهٔ انتولوژی برسیم؟ (پاسخ خود چامسکی به این پرسش به نظر می‌رسد توسل به علم باشد. اما چگونه ممکن است علم به پرسش‌هایی که انتولوژی به آن



می‌پردازد پاسخ دهد، پرسش‌هایی نظیر اینکه آیا اشیای «عجیب و غریبی» مثل پاشین‌ها وجود دارند یا نه و اینکه آیا واقعاً اشیای انتزاعی وجود دارند یا نه.

کم‌داده‌گی^۱ و عدم‌تعیین

شکلی از شکاکیت درباره‌ی انتولوژی، که متفاوت از دیدگاه‌های انقباضی است که تاکنون درباره‌ی آن بحث کردیم، چیزی است که در سین‌دُر و گیدئون روزن (۲۰۰۲) و گرن‌بنت (forthcoming) بیان شده است. این دیدگاه این است که (برخی از دسته‌های مهم) پرسش‌های انتولوژیک به دلایل محکمی غیر قابل پاسخ دادن هستند. دُر و روزن معتقدند که نه عرف عام و نه علم نمی‌توانند این وظیفه را به‌عهده بگیرند که پاسخ‌هایی برای اینکه این اشیای درشت‌پیکر چیستند فراهم آورند؛ و اگر عرف عام و علم نتوانند پاسخی فراهم آورند، هیچ چیز نمی‌تواند. بنت گمان می‌کند که بی‌نه‌هایی مربوط به مباحث انتولوژیک که او از آن‌ها بحث می‌کند (مباحثی درباره‌ی ترکیب و هم‌برنشانی^۲) می‌توانند وجود داشته باشند و وجود دارند. اما معتقد است که به دلایلی متقن می‌توانیم انتظار داشته باشیم که آن مباحث به بن‌بست برسند. مباحثی درباره‌ی داستان‌گرایی، ماینونگی‌گرایی و شکاکیت درباره‌ی معناشناسی ارجاعی که پیش از این از آن‌ها بحث کردیم هم به این مباحث مربوط‌اند. اگر داستان‌گرایی درباره‌ی یک بخش خاص از مباحث درست باشد، در این صورت نمی‌توانیم وقتی به مباحث انتولوژیک درباره‌ی آن بخش خاص می‌رسیم بر زبان روزمره تکیه کنیم. اگر ماینونگی‌گرایی درست است، آنگاه استدلال‌های الزام‌مکن است مشکل‌دار باشند. شکاکیت درباره‌ی معناشناسی ارجاعی هم مشکلاتی برای استدلال‌های زبان روزمره ایجاد می‌کند.

تره‌های دُر و روزن و بنت را می‌توان تره‌های کم‌داده‌گی نام نهاد. دیدگاه مرتبط اما رادیکال‌تر این است که (برخی) پرسش‌های انتولوژیک نمی‌توانند پاسخی مشخص داشته باشند. این دیدگاه فراتر از تر کم‌داده‌گی می‌رود که فقط ادعا می‌کرد ما نمی‌توانیم پاسخ به این

^۱. Underdetermination – داده = (data)

^۲. colocation



پرسش‌ها را بدانیم. عدم تعین اصیل به دو صورت دیده می‌شود: معناشناختی و انتولوژیک. پرسش‌ها درباره اینکه چه چیزهایی وجود دارند به لحاظ معناشناختی نامتعین‌اند اگر، به شیوه محمول‌های مبهمی که معمولاً بدان صورت در نظر گرفته می‌شوند، سور وجودی (نامحدود) تدقیق‌های ممکن متفاوتی داشته باشد. پرسش‌ها درباره اینکه چه چیزهایی وجود دارند به لحاظ انتولوژیک نامتعین‌اند اگر به نوعی جهان (در برابر بازنمایی ما از آن) در خود نامتعین باشد. آیا هر کدام از انواع عدم تعین در مورد وجود و سور وجودی ممکن است؟ به عدم تعین انتولوژیک معمولاً با شک و تردید نگریسته می‌شود: حتی مبهم است که قرار است چه چیزی را بیان کند. در مقابل، عدم تعین معناشناختی به نظر گزینه قابل قبول تری می‌رسد. تعداد بسیار زیادی از اظهاراتی که ما بیان می‌کنیم به لحاظ معناشناختی نامتعین‌اند. یعنی، استفاده ما از آن‌ها در اینکه برای آن‌ها معنای کاملاً متعینی فراهم آورد شکست خورده است. چرا سورها باید در این زمینه متفاوت باشند؟

به هر حال سایدنر در چند جا استدلالی مطرح کرده است برای نشان دادن اینکه سور نمی‌تواند به لحاظ معناشناختی نامتعین باشد. این استدلالی است که او در سایدنر (۲۰۰۳) مطرح کرده است:

فرض کنید قطعاً اینگک ونه است که یک و فقط یک F وجود دارد، و یک و فقط یک G وجود دارد، اما این نامتعین است که آیا این درست است:

علاوه بر این، فرض کنید این به خاطر ابهام در سورها باشد، نه به خاطر ابهام در « F »، یا « G » یا در ترکیب آن‌ها. حال کسی را تصور کنید که می‌خواهد این مدل [از عدم تعین معناشناختی] را در این بیان به کار بندد:

\exists حداقل دو تدقیق دارد، \exists_1 و \exists_2 . شیئی وجود دارد، x ، که در دامنه \exists_1 است اما در دامنه \exists_2 نیست، و ترکیب F و G است. بنابراین (E) نه به طور متعینی صادق است و نه به طور متعینی کاذب.

مشکل در این ادعا است که شیء x در دامنه \exists_1 هست اما در دامنه \exists_2 نه (۱۳۹) ش.

اگر واقعاً چنین شیئی وجود داشته باشد، آنگاه آن شیء به وضوح در \exists_1 هست اما در \exists_2 نیست که وجود را بیان می کند. این فرض که تدقیق های متفاوتی از سور وجودی در اختیار داریم به تناقض می رسد. «به لحاظ انتوژیک آشفته ترین» معنا، معنای سور است ص.

یک راه ممکن علیه این استدلال این است که بگوییم وقتی اظهار می کنیم «شیئی در دامنه \exists_1 هست اما در دامنه \exists_2 نیست»، «هست» را به معنایی فرازبانی^۱ به کار می بریم که لزوماً با معنای آن در زبان شیئی^۲ یکی نیست. اما حداقل بدون توضیح بیشتر چنین پاسخی من عندی^۳ می نماید. حداقل به نظر نمی رسد که «هست» در اینجا معنای متفاوتی داشته باشد. بنابراین به نظر می رسد که انگیزه چنین ادعایی تنها حفظ این ادعا است که سور می تواند به لحاظ معناشناختی نامتعین باشد.

استدلال سایدرد علیه عدم تعین معناشناختی به مسائل مختلف متانتولوژیکی مربوط است. من این مقاله را به اشاره به دو مسئله به پایان می رسانم.

اول، این استدلال بالقوه به تکثرگرایی انتولوژیکی مربوط است. فرض کنید استدلال سایدرد درست است. اگر این گونه باشد، فی بادی النظر مشکلی در مرحله (۱) چالش تکثرگرایانه وجود دارد. تکثرگرایی انتولوژیکی می خواهد بگوید که حداقل دو معنای شبه-وجودی در دسترس ما است. آن ها را \exists_i و \exists_j بنامیم. از آن جا که این معنای متفاوت اند، شیء x ای وجود دارد که در دامنه \exists_i هست اما در دامنه \exists_j نیست. اگر استدلال سایدرد خوب باشد می توان در پاسخ گفت: مشکلی در این ادعا وجود دارد که شیئی در دامنه \exists_i باشد اما در دامنه \exists_j نه. شاید این تعمیم استدلال سایدرد درست نباشد (و سایدرد گمان می کند که درست نیست) اما حداقل فی بادی النظر می توان ادعا کرد که در اینجا می توان از آن استفاده کرد.

1. meta-linguistic

2. object language

3. ad hoc



دوم، استدلال سایدر علیه عدم تعیین معناشناختی همین طور به برخی مسائل درباره معرفت ما از حقایق انتولوژیک مربوط است. چند لحظه انتولوژی را کنار بگذارید و دو مسئله در متافیزیک را در نظر بگیرید: ماهیت استعدادها، رنگ‌ها، علیت، اختیار و... بسیاری از نظریه پردازان، امروزه، این مسائل را به شیوه ای بررسی می کنند که من آن را شیوه لوئیس جکسن^۱ می نامم (لوئیس ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۷۷؛ فرنک جکسون ۱۹۸۸). لوئیس و جکسن معتقدند که مفاهیم مرتبط - یا اگر بخواهیم با احتیاط بیشتری سخن بگوییم عبارات مرتبط - تلویحاً با نظریه های عرف تعریف می شوند. بنابراین، برای فهمیدن اینکه این عبارات به چه چیزهایی ارجاع می دهند باید نظریه های عرفی را بررسی کنیم تا ببینیم چه چیزی ممکن است بهتر از هر چیز دیگری آن‌ها را برآورده کند. همان طور که هم لوئیس و هم جکسن اشاره کرده اند، بسیاری از این مفاهیم مشکل دارند؛ زیرا نظریه های عرفی نامبهم نیستند یا به خاطر اینکه هیچ چیز همه ادعاهای نظریه های عرفی ما را برآورده نمی سازد، اما برخی از مصداق‌ها به اینکه آن را برآورده سازند نزدیک می شوند. به همین دلایل، این پرسش‌ها از متافیزیک اغلب پاسخ‌های متعینی ندارند. (اگرچه این عدم تعیین می تواند تا حدی محدود باشد زیرا برخی از معانی طبیعی تر از دیگر معانی هستند. نظریه شایستگی معنا را به یاد آورید - که اگر بخواهیم مسائل را پیچیده تر کنیم باید بگوییم لوئیس از آن دفاع کرده است.) حال کسی که به این رویکرد عام به متافیزیک علاقه دارد ممکن است وسوسه شود آن را در مورد انتولوژی محض نیز به کار بندد: درباره پرسش‌هایی درباره اینکه چه چیزهایی وجود دارد. اما اینجا نیز مانند جاهای دیگر ممکن است این پرسش‌ها پاسخ متعین نداشته باشند. اما به خاطر استدلال سایدر این مسئله در مورد انتولوژی ناممکن است. بنابراین به نظر می رسد که رویکرد لوئیس - جکسن نمی تواند در مورد انتولوژی صحیح باشد یا حداقل این نگرانی وجود دارد^ط.

^۱.Lewis-Jackson



منابع:

- Azzouni, Jody. *Deflating Existential Consequence*. Oxford: Oxford UP, 2004.
- Bennett, Karen. "Composition, Coincidence, and Metaontology." Forthcoming.
- Boghossian, Paul. "Analyticity Reconsidered." *Noûs* 30 (1996): 360–91.
- Caplan, Ben. "Empty Names." Unpublished diss. UCLA, 2002.
<<http://home.cc.umanitoba.ca/~caplanbd/dissertation.htm>>.
- Carnap, Rudolf. "Empiricism, Semantics and Ontology." *Revue Internationale de Philosophie* 11 (1950): 20–40. Reprinted *Semantics and the Philosophy of Language*. Ed. Leonard Linsky. Urbana, IL: The U of Illinois P, 1952. 208–28.
- Chomsky, Noam. "Internalist Explorations." *New Horizons in the Study of Language and Mind*. Cambridge: Cambridge UP, 2000. 164–94.
- Cross, Troy. "Indeterminate Existence." Manuscript presented at the meeting of the Central APA, April 2005.
- Dorr, Cian. "What we Disagree about when we Disagree about Ontology." *Fictionalist Approaches to Metaphysics*. Ed. Mark Eli Kalderon. Oxford: Oxford UP, 2005.
- and Gideon Rosen. "Composition as a Fiction." *The Blackwell Guide to Metaphysics*. Ed. Richard Gale. Oxford: Blackwell, 2002. 151–74.
- Dummett, Michael. *Frege: Philosophy of Language*. 2nd ed. Cambridge: Harvard UP, 1981.
- . "Nominalism." *Philosophical Review* 65 (1956): 491–501. Reprinted *Truth and Other Enigmas*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1956. 38–49.
- Eklund, Matti. "The Picture of Reality as an Amorphous Lump." *Contemporary Debates in Metaphysics*. Eds. John Hawthorne, Ted Sider and Dean Zimmerman. Oxford: Blackwell, forthcoming.
- Field, Hartry. "Critical Notice of Crispin Wright: *Frege's Conception of Numbers as Objects*." *Canadian Journal of Philosophy* 14 (1984): 637–62. Reprinted *Realism, Mathematics and Modality*. Oxford: Blackwell, 1989. 147–70.
- Hale, Bob. *Abstract Objects: A Case Study*. Oxford: Blackwell, 1988.
- and Crispin Wright. *The Reason's Proper Study*. Oxford: Clarendon Press, 2001.
- Hirsch, Eli. "Against Revisionary Ontology." *Philosophical Topics* 30 (2002): 103–27.
- . "Ontological Arguments." *Contemporary Debates in Metaphysics*. Eds. John Hawthorne, Ted Sider and Dean Zimmerman. Oxford: Blackwell, forthcoming.



- . “Quantifier Variance and Realism.” *Philosophical Issues 12: Realism and Relativism*. Eds. Ernest Sosa and Enrique Villanueva. Oxford: Blackwell, 2002a. 51–73.
- . “Sosa’s Existential Relativism.” *Sosa and his Critics*. Ed. John Greco. Oxford: Blackwell, 2004. 224–32.
- Hofweber, Thomas. “A Puzzle about Ontology.” *Noûs* 39 (2005): 256–83.
- Horgan, Terence. “On What There Isn’t.” *Philosophy and Phenomenological Research* 53 (1993): 693–700.
- Jackson, Frank. *From Metaphysics to Ethics: A Defense of Conceptual Analysis*. Oxford: Oxford UP, 1998.
- Kripke, Saul. *Wittgenstein on Rules and Private Language*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1982.
- Lewis, David. “How to Define Theoretical Terms.” *Journal of Philosophy* 67 (1970): 427–46.
- . “Naming the Colours.” *Australasian Journal of Philosophy* 75 (1997): 325–42.
- . “New Work for a Theory of Universals.” *Australasian Journal of Philosophy* 61 (1983): 343–77.
- . *On the Plurality of Worlds*. Oxford: Blackwell, 1986.
- . “Psychophysical and Theoretical Identifications.” *Australasian Journal of Philosophy* 50 (1972): 249–58.
- . “Putnam’s Paradox.” *Australasian Journal of Philosophy* 62 (1984): 221–36.
- Linnebo, Oystein. “Frege’s Context Principle and Reference to Natural Numbers.” *Logicism, Intuitionism and Formalism – What has Become of Them?* Eds. Sten Lindström et al. Springer, forthcoming.
- . “Ontology and the Concept of an Object.” Manuscript.
- . “To Be is To Be an F.” *Dialectica* 59 (2005): 235–52.
- MacBride, Fraser. “Speaking With Shadows: A Study of Neo-Logicism.” *British Journal for the Philosophy of Science* 54 (2003): 103–63.
- McGee, Vann. “Everything.” *Between Logic and Intuition*. Eds. Gila Sher and Richard Tieszen. Cambridge: Cambridge UP, 2000. 54–78.
- McGinn, Colin. *Logical Properties: Identity, Existence, Predication, Necessity, Truth*. Oxford: Oxford UP, 2000.
- Meinong, Alexius. “Über Gegenstandstheorie.” *Untersuchungen zur Gegenstandstheorie und Psychologie*.



- Ed. A. Meinong. Leipzig: Barth, 1904. 1–50. Trans. Isaac Levi, D. B. Terrell and Roderick M. Chisholm as “The Theory of Objects.” *Realism and the Background of Phenomenology*. Ed. Roderick M. Chisholm. Glencoe, IL: Free Press, 1960. 76–117.
- Merricks, Trenton. *Objects and Persons*. Oxford: Oxford UP, 2001.
- Parsons, Terence. *Nonexistent Objects*. New Haven: Yale University Press, 1980.
- Pietroski, Paul. “Meaning before Truth.” *Contextualism in Philosophy*. Eds. Gerhard Preyer and Georg Peter. Oxford: Oxford UP, 2005. 253–300.
- Putnam, Hilary. *The Many Faces of Realism*. La Salle: Open Court, 1987.
- Putnam, Hilary. *Ethics Without Ontology*. Cambridge, MA: Harvard UP, 2004.
- . “Models and Reality.” *Journal of Symbolic Logic* 45 (1980): 464–82. Reprinted Hilary Putnam. *Realism and Reason: Philosophical Papers, Volume 3*. Cambridge and New York: Cambridge UP, 1983. 1–25.
- . *Philosophy of Logic*. New York: Harper & Row, 1970.
- . “The Question of Realism.” *Words and Life*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1994. 295–312.
- . *Realism and Reason: Philosophical Papers, Volume 3*. Cambridge and New York: Cambridge UP, 1983.
- . *Realism with a Human Face*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1990.
- . *Reason, Truth and History*. Cambridge and New York: Cambridge UP, 1981.
- . “Truth and Convention: On Davidson’s Refutation of Conceptual Relativism.” *Dialectica* 41 (1987a): 69–77. Reprinted *Realism with a Human Face*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1990. 96–104.
- Quine, Willard v. O. “On Carnap’s Views on Ontology.” *Philosophical Studies* 2 (1951): 65–72. Reprinted *The Ways of Paradox and Other Essays*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1966. 203–11.
- . “On What There is.” *Review of Metaphysics* 2 (1948): 21–38. Reprinted *From a Logical Point of View*. Cambridge, MA: Harvard UP, 1953. 1–19.
- Rayo, Agustin and Gabriel Uzquiano, eds. *Absolute Generality*. Oxford: Oxford UP, forthcoming.
- Reck, Erich. “Frege’s Influence on Wittgenstein: Reversing Metaphysics via the Context



- Principle.” *Early Analytic Philosophy: Frege, Russell, Wittgenstein*. Ed. William Tait. Chicago: Open Court, 1997. 123–85.
- Salmon, Nathan. “Existence.” *Philosophical Perspectives, vol. 1, Metaphysics*. Ed. James Tomberlin. Atascadero, CA: Ridgeview, 1987. 49–108.
- . “Non-Existence.” *Noûs* 32 (1998): 277–319.
- Sidelle, Alan. “Is There a True Metaphysics of Material Objects?” *Philosophical Issues 12: Realism and Relativism* Eds. Ernest Sosa and Enrique Villanueva. Oxford: Blackwell, 2002. 118–45.
- Sider, Ted. “Against Vague Existence.” *Philosophical Studies* 114 (2003): 135–46.
- . *Four-Dimensionalism*. Oxford: Oxford UP, 2001.
- Sosa, Ernest. “Existential Relativity.” *Midwest Studies in Philosophy* 23 (1999): 132–43.
- . “Ontological and Conceptual Relativity and the Self.” *The Oxford Handbook of Metaphysics*. Ed. Michael Loux. Oxford: Oxford UP, 2003. 665–89.
- . “Putnam’s Pragmatic Realism.” *Journal of Philosophy* 93 (1993): 605–26.
- Stroud, Barry. *The Significance of Philosophical Skepticism*. Oxford: Oxford UP, 1984.
- Swoyer, Chris. “How Ontology Might Be Possible: Explanation and Inference in Metaphysics.” *Midwest Studies in Philosophy* 23 (1999): 100–31.
- Tappenden, Jamie. “Analytic Truth – It’s Worse (or Perhaps Better) than you Thought.” *Philosophical Topics* 21 (1993): 233–61.
- Thomasson, Amie. “Answerable and Unanswerable Questions.” Forthcoming.
- Van Inwagen, Peter. *Material Beings*. Ithaca, NY: Cornell UP, 1990.
- Walton, Kendall. “Existence as Metaphor?” *Empty Names, Fiction and the Puzzles of Non-Existence*. Eds. Anthony Everett and Thomas Hofweber. Stanford: CSLI Publications, 2000.
- Williamson, Timothy. “Everything.” *Philosophical Perspectives* 17 (2003): 415–65.
- Wright, Crispin. *Frege’s Conception of Numbers as Objects*. Aberdeen: Aberdeen UP, 1983.
- and Bob Hale. “Introduction.” *The Reason’s Proper Study*. Oxford: Clarendon Press, 2001. 1–27.
- Yablo, Stephen. “Apriority and Existence.” *New Essays on the A Priori*. Eds. Paul Boghossian



- and
Christopher Peacocke. Oxford: Oxford UP, 2000. 197–228.
———. “Does Ontology Rest on a Mistake?” *Proceedings of the Aristotelian Society* 72 (1998): 229–61.
———. “Go Figure: A Path Through Fictionalism.” *Midwest Studies in Philosophy Volume XXV: Figurative Language*. Eds. Peter A. French and Howard K. Wettstein. Oxford: Blackwell, 2001. 72–102.



پی‌نوشت‌ها

- ا. مثلاً بنگرید به بحث اوئیس از «مسئلهٔ درونی‌های زمانی» (1986, 202-4). این را با فهرستِ کریس سایر (1999) از استفاده‌های نظری از توسل به ویژگی‌ها مقایسه کنید.
- ب. برای برخی مثال‌های واضح بنگرید به ییلو (1998, 2000, 2001) و والتون (2000).
- ت. چیزی که من آن را دیدگاه انقباضی در انتولوژی می‌نامم همان است که دُر (2005) آن را دیدگاه شکاکانه و بیت (forthcoming) دیدگاه نه-گویانه می‌نامند.
- ث. من «تکثرگرایی انتولوژیک» را به عنوان یک برجسبِ عام به کار می‌برم. عنوانی که پاتنم ترجیح می‌دهد «نسبیتِ مفهومی» است. عنوانی نیز که هرش به کار می‌برد «آموزۀ تنوع سورها» است.
- ج. مریکس (2001) از دیدگاهی مشابه دفاع می‌کند.
- ح. اکلاندر (forthcoming) را برای جزئیات بیشتر ببینید. باید به اصلاحاتی چند اشاره کرد. مثلاً، در بسیاری از دیدگاه‌ها مثال‌ها نقضی به تعمیم که در (۳) بیان شد وجود دارد. به نظر من هرچند این مثال‌های نقض وجود دارد، مسئله‌ای که مطرح می‌سازند به خود استدلال بی ربط است.
- خ. همین‌طور بنگرید به مقالاتی که در مجموعهٔ هیل و رایت (2001) آمده است بنگرید. برای یک بحث انتقادی مهم، فیلد (1984) را ببینید. از بین دیگرانی که به دیدگاه فرگه‌ای معتقدند می‌توان به اریک رِک (1997)، اویستن لیبو (2005, forthcoming, ms)، و – هر چند مستقیماً اشاره‌ای به فرگه نمی‌کند – به ایمی تَمَسُن (forthcoming) اشاره کرد.
- د. نثو-فرگه‌ای‌ها به اصلِ هیوم برای توضیح مفهوم عدد متوسل می‌شوند؛ یعنی این اصل: تعداد F ها مساوی است با تعداد G ها اگر و تنها اگر دقیقاً همان تعداد F وجود داشته باشد که G وجود دارد.
- ذ. باید به این اشاره کنم که می‌توان در مورد اشیاء انتزاعی نثوفرگه‌ای بود درحالی که دربارهٔ اشیای انضمامی رویکردی متفاوت اتخاذ می‌کنیم. در این صورت نثوفرگه‌ای‌ها به حداکثرگرایی تنها دربارهٔ اشیای انتزاعی (محض) پایبند خواهند بود. همین‌طور دربارهٔ انتولوژی فقط راجع به اشیای انتزاعی انقباضی‌گرا خواهند بود.



۲. چند بحث مهم معاصر درباره تحلیلیت بوقاسیان (1996) و تاپندن (1993) هستند.

۳. مک‌براید (2003, 127f) دفاع می‌کند که نئو-فرگه‌ای در واقع به تکثرگرایی انتولوژیک متعهد است.

۴. منبع اصلی ماینونگ (1904) است. برای برخی از دفاع‌های معاصر از «ماینونگ‌گرایی» بنگرید به کیلن (2002, ch. 2)، مگین س (2000)، پارسونز (1980)، ازونی (2004)، و سالمون (1987, 1998)؛ همین‌طور با تامس هاف‌وبر (2005) مقایسه کنید که معتقد است دو خوانش از سور وجود دارد: «درونی» و «بیرونی». او معتقد است که تنها خوانش درونی تعهد انتولوژیک دارد. باید اشاره کنم که گاهی از «ماینونگی‌گرایی» برای آنچه من ماینونگی‌گرایی شیوه بودن نامیدم به کار می‌رود. کیلن نشان می‌دهد که این به لحاظ تاریخی درست نیست.

۵. این استدلال همین‌طور در سایدر (2001, 128f) ارائه شده است.

۶. و اگر اشیائی در دامنه \exists_1 باشند اما در دامنه \exists_2 نباشند و برعکس، آنگاه معنای واقعی سور [حداقل به اندازه] اجتماع دامنه‌های \exists_1 و \exists_2 [آشفته] است. ۷. این را با کراس (manuscript) مقایسه کنید.

۸. در مکاتیب همین‌طور بحثی متمایز درباره تعیین سور وجود دارد. برخی فیلسوفان معتقدند که پارادکس‌های معناشناختی و نظریه مجموعه‌ای نشان می‌دهند که ناممکن است که بتوان مطلقاً بدون محدودیت مسور ساخت. یعنی، دامنه سور به‌طور نامشخصی قابل امتداد است. مثلاً مگی (2000)، ویلیامسن (2003) و مقالات مجموعه رانو و ازکیانو (forthcoming) را ببینید. برای یک مقدمه ساده به این مسئله مقدمه رانو و ازکیانو را ببینید. هر چند این بحث کاملاً به متانتولوژی مربوط است، از طرح آن در این مقاله چشم‌پوشی کردم؛ زیرا در نظر اول به نظر می‌رسد که این مباحث نسبت به سایر مباحث حاشیه‌ای هستند.